



یوسف نبیا
شاعر و پژوهشگر

چنین گفت خسرو به کاووس شاه/جز از کردگار از که جوییم راه/سر و تن بشوییم و برسم به دست /چنان چون بود مرد یزدان پرست /باباشیم بر پیش آتش به پای امگر یا یک یزدان بودرهنمای

برفتند با جامه‌های سپید /پر از ترس دل یک به یک پر امید /به یک هفته بر پیش یزدان بدند/مپندار کآتش پرستان بدند /که آتش بدان گاه محراب بود /پرستنده را دیده پر آب بود

در داستان «جنگ بزرگ کیخسرو» که یکی از بلندترین داستان‌های حماسه ملی ایران است، کیخسرو پادشاه ایرانیان پس از جنگ‌های طولانی با افراسیاب پادشاه تورانیان و شکست دادن او در نبردهای بی‌درپی، وقتی افراسیاب می‌گریزد و در گوشه‌ای از جهان پنهان می‌شود، از خداوند می‌خواهد تا راهنمایی‌اش کند که افراسیاب را بیابد و انتقام ایرانیان را از این دشمن بیدادگر بگیرد، دشمنی که در طول سال‌های بسیار به جنگ افروزی و آدم‌کشی و تجاوز و بیدادگری پرداخته است و نسل‌های مختلف ایرانیان از او خون‌به‌دل دارند. البته دعای کیخسرو مستجاب می‌شود و او در نهایت افراسیاب را می‌یابد و به‌سزای اعمالش می‌رساند. فردوسی می‌گوید: کیخسرو به کاووس چنین گفت که فقط از خداوند باید راهنمایی بگیریم، باید همانند یزدان پرستان سر و تن بشوییم و ترشم به دست بگیریم و در پیشگاه آتش از خداوند بخواهیم که راهنمایی‌مان کند، کیخسرو و کاووس با جامه‌های سپید و دل‌هایی که در برابر خداوند پر از بیم و امید بود یک هفته به نیایش ایستادند، اما مپندار که آن‌ها آتش پرست بودند بلکه خداپرست بودند و آتش در دین آن زمان مانند محراب بود که خداپرستان در برابر آن می‌ایستادند و خدا را از ژرفای جان می‌پرستیدند. در این بیت‌ها که فردوسی شیوه عبادت ایرانیان باستان را روایت کرده، به جزئیاتی از آن نیز اشاره کرده است، شست‌وشوی جسم، پوشیدن جامه‌های سپید، گرفتن «برسم» به‌دسته‌ای ایستادن در برابر آتش هنگام عبادت، «برسم» شاخه‌هایی از گیاه یا درختی مانند انار یا خرما یا گز بوده است که برای ایرانیان باستان پاک و مقدس به شمار می‌آمده و هنگام برگزاری آیین‌های دینی آن را در دست می‌گرفته‌اند. نکته مهم دیگری که حکیم توس از قول خویش در میان آن روایت آورده، تاکید بر یکتاپرستی ایرانیان باستان و نقش آتش در آیین‌های دینی آن دوران است، به‌طوری‌که نباید گمان کرد که ایرانیان در آن زمان «آتش‌پرست» بوده‌اند، بلکه آتش در آن هنگام فقط محراب عبادت بوده است. به‌نوعی اهدا می‌شود، اعلام کرد، به گزارش ایبنا به نقل از کرکاس ریویو، بر اساس این فهرست، جان اسکالزی

مجمع جهانی علمی تخیلی،

نامزدهای نهایی جوایز هوگو را که هر سال به برترین کتاب‌های علمی تخیلی و فانتزی اهدا می‌شود، اعلام کرد. به گزارش ایبنا به نقل از کرکاس ریویو، بر اساس این فهرست، جان اسکالزی

نامزدهای هوگو ۲۰۲۳ معرفی شدند



برای «انجمن حافظان کایجو» یکی از نامزدهای دریافت جایزه هوگو در بخش بهترین رمان است. این ششمین بار است که نویسنده در فهرست نهایی جایزه هوگو قرار می‌گیرد. او در سال ۲۰۱۳ برای «سرخیوشان» برنده این جایزه شد. مری روبینت کوال، یکی دیگر از برندگان پیشین جایزه هوگو، برای «مرد یکی» در فهرست نهایی این جایزه حضور دارد. همچنین تاسمین میر برای «نویای نیم»، سیلویا مورنو-گارسیا برای «دختر دکتر موریو»، تراویس بالدري برای «افسانه‌ها و لاته‌ها»، تی کینگ فیشر برای «رنج و استخوان» در فهرست نهایی جایزه هوگو در بخش رمان قرار گرفته‌اند. کینگ فیشر برای «چه چیزی مرده‌ها را تکان می‌دهد؟» نیز در بخش بهترین رمان کوتاه (نویا) نامزد دریافت جایزه هوگو شده است. سی. ال. پولک برای «اگرچه آخرش را می‌دانستم»، انگای وو برای «به‌سوی سرزمین رودخانه‌ها»، الکس ای. هارو برای «آینه‌فوشده»، آدریان جایکوبفسکی برای «اوگرس»، شان مک گویار برای «آنجاکه دختران غرق شده می‌روند» دیگر نویسندگانی هستند که نامشان در فهرست نامزدهای دریافت جایزه هوگو در بخش رمان کوتاه قرار گرفته است. همچنین نندی اوکوافور برای «آکاتا وومن»، تریسی دیون برای «در خون»، چارلی جین اندرس برای «رؤیاهایی بزرگ‌تر از شکست قلب»، ناومی نوویک برای «مستعمره‌های طلایی»، ریچل هارتمن برای «در همیاری ابلیس»، کاترین ام. والنت برای «نمود ناشناخته و جنگل ظاهرشده» نامزدهای دریافت جایزه لودستار شدند که به کتابی برای نوجوانان اهدا می‌شود. برندگان نهایی جوایز هوگو ۱۲ اکتبر ۲۰۲۳ در مجمع جهانی علمی تخیلی، واقع در چنگدو چین معرفی خواهند شد. جایزه هوگو از قدیمی‌ترین و مهم‌ترین جوایز کتاب‌های علمی تخیلی و فانتزی است که به یاد هوگو گرنیسک، نویسنده مطرح این ژانر و بنیادگذار اولین نشریه علمی تخیلی جهان، نام‌گذاری شده است. این جایزه را از سال ۱۹۵۵ هر سال مجمع جهانی علمی تخیلی ووردگان برگزار می‌کند.

صحبت‌های داوود امیریان در مشهد با موضوع طنز و گسترش آن

برکه خنده و دایره‌های متکثر



نیروی انتظامی کمک بخواهند. می‌بینید چه موقعیت طنازانه‌ای است؟!

شوهرعمره ام مدتی افسردگی گرفته بود. پیکر برادر

کوچکش را که جزو غواصان شهید بود آوردند و هم‌زمان برادر دیگرش که پزشک بود سکنه و فوت کرد. او آدم خیلی شوخ‌طبع و مهربانی است. یک ماشین بنز قدیمی گازوئیلی دارد که به این خاطر خریده که بنز دوست

داشته! یک بار، صبح که سحر در زمستان تیریز می‌آید ماشین را روشن کند که صدای ونگ می‌شنود! گربه‌ها از شدت سرما در موتور ماشین‌ها می‌خوانند. در ماشین او هم گربه‌ای بدبخت لای تسمه‌ها گیر کرده و کمرش شکسته بود. حالا فکر کنید آدمی که حالش بد است گربه‌ای با کمر شکسته می‌بیند که باعث و بانی این اتفاق خود اوست. حالش بدتر می‌شود و با بدبختی یک بیمارستان حیوانات پیدا می‌کند. می‌گویند پنج هزار تومن بده تا آمپولی بزئیم که بمیرد. قبول نمی‌کند اما برای آن گربه درب و داغان و آش و لاش و کثیف صد میلیون، دوست میلیون تومن هزینه خرید پلاتین می‌کند تا گربه درمان شود. حیوان را می‌آورد خانه و از آن مراقبت می‌کند. فکر کنم گربه فرس می‌زند که فک و فامیلش هم می‌آیند و چهل پنجاه گربه به حیاط

آن‌ها جمع می‌شوند! نصف هزینه‌های زندگی‌شان بابت آشغال‌گوش‌ت و این چیزها صرف می‌شود و همین باعث می‌شود کلاغ‌ها هم بیایند از آن گوشت‌ها بخورند. تعداد کلاغ‌ها زیاد بوده و موقع پرواز روی لباس همسایه‌ها خراب کاری می‌کرده‌اند. سر و صدای گربه‌ها و جیغ و فریاد کلاغ‌ها دیوانه‌خانه‌ای به راه می‌اندازد اما شوهرعمره ما به هیچ وجه کوتاه نمی‌آید که مشکل را برطرف کند. من قرار است این ماجرا را در یک مجموعه کار کنم ولی اگر بنویسمش باورتان نمی‌شود ماجرای واقعی است! بچه‌هایش تصمیم می‌گیرند گربه‌ها را داخل گونی ببندازند و آن‌ها را در سطح شهر پخش می‌کنند. وقتی شوهرعمره ما می‌آید خانه و می‌بیند گربه‌ها نیستند روانی می‌شود. باز برپیرهن وزیرش‌لاری از خانه فرار می‌کند و او را نزدیکی‌های تهران در حالی پیدایش می‌کنند که در یک اتوبوس قایم شده است. حالا فکر کنید بچه‌های عمه من با چه مصیبتی رفتند گربه‌ها را پیدا کردند. بعضی گربه‌های سوگلی را هم پیدا نمی‌کنند، مثل گربه‌ای که پیشانی سفید داشت و به جایش گربه‌ای سیاه می‌آورد و پیشانی او را رنگ می‌کنند! اما شوهرعمره ما همه گربه‌ها را می‌شناخته... این ماجرا این قدر کم‌دی است که اصلاً نیاز نیست من تخیل قاتی آن بکنم!

● دخترهای تیربارچی و موش‌ها!

معروف‌ترین شوخی درباره شهادت، مصاحبه با آن رزمنده‌ای است که در جواب خبرنگار - که می‌پرسد برادر حس‌ت چیست و چه پیامی دارید - می‌گوید به امت شهیدپرور بگویند کاغذ کمپوت را نکنند، من سه دفعه رب گوجه‌فرنگی جای کمپوت نصبیم شده! خیلی سخت‌است از موقعیت دهشتناک جنگ موقعیت طنز در بیآوری. در خرمشهر دخترهای رزمنده، سوسک و موش می‌دیدند و از آن‌ها می‌ترسیدند در حالی که تیربار دستشان می‌گرفتند و بدون ترس با عراقی‌ها می‌جنگیدند.

● سرباز خل و چلی به نام شواپک!

برای خلق موقعیت طنز، گاهی می‌توانید شخصیت‌های واقعی را در داستان بیآورید و موقعیت متناقضی بسازید. مثلاً در تئاترها رستمی را نشان می‌دهند که عملی است! [...] از عنصرهای طنز یکی دیالوگ‌های آن است. همچنین می‌توان با استفاده از عنصر جابه‌جایی و اشتباه گرفتن آدم‌ها با یکدیگر طنز آفرید. در رمان «شواپک» یک سرباز خل و چل که به همین دلیل معاف شده است، با فراخوان امپراتور برای جنگ به جبهه می‌رود. او تنها کسی است که عاشقانه امپراتور را دوست دارد!

نخستین سفیر زن در شاهنامه فردوسی

درباره سیندخت که با تدبیر و خردمندی اش زمینه ازدواج زال و رودابه و تولد رستم فراهم شد



ارمان آوردن سیندخت برای سام برگی از شاهنامه شاه طهماسب

/چو گردی به کردار آذرگشسپ

وقتی سیندخت به دربار سام می‌رسد با شجاعت بسیار، پیش‌روی او از اسب پیاده می‌شود و پس از ادای احترام، هدایای دربار کاؤل را به او تقدیم می‌کند. سپس با اعتمادبه‌نفس بسیار سخنان را با تعریف و تمجید از سام، شروع می‌کند. سام از وی خواهد خودش را معرفی کند. سیندخت ابتدا با زیرکی از سام پیمان می‌گیرد که در صورت فاش شدن هویتش به او و خاندانش آسیبی نرساند. سام می‌پذیرد و سیندخت پس از معرفی خود، تلاش می‌کند او را از حمله به کاولستان منصرف نماید، از آن ترس کو هوش و زور آفرید/درخشنده ناهید و هور آفرید/نایبد چنین کارش از تو پسند/ میان را به خون برهمنی مند

سیندخت چنان خردمندانه و نیکو سخن می‌گوید که سام تحت تأثیر اندیشه و هوشمندی او قرار می‌گیرد: سخن‌ها چو شنید از زو پهلوان/نی دید باری و روشن روان سرانجام سیندخت موفق می‌شود از سام امان نامه بگیرد و او را از حمله به کاؤل منصرف کند. همچنین رفتار سیندخت موجب می‌شود سام برای منوچهر نامه بنویسد و نظر او را برای ازدواج زال و رودابه جلب کند.

روز بعد، وقتی سیندخت بار دیگر به درگاه سام می‌رود، او را با نام به بانوان فرا می‌خوانند:

روارو برآمد ز درگاه سام/به بانوان خواندندش به نام سپس/سیندخت با سام پیمانی محکم می‌بندد و با هدایای بسیار راهی کاولستان می‌شود:

سزاوار او خلعت آراستند/از گنج پیراهن به ترخواستند [...] /شکفته‌شدن روی پرمهرده ماه/به نیک اختری برگرفتند راه

در نهایت با درایت و خردمندی سیندخت، نه تنها کاولستان از نابودی نجات می‌یابد بلکه زمینه تولد بزرگ‌ترین پهلوان حماسی ایران رستم، فراهم می‌شود.

چنین گفت کز کهرت اکنون یکی /سخن بشنو و گوش دار اندکی /اُوزان پس همان کن که رای آیدت /روان را خردر همنمای آیدت

سیندخت، سفیر کاولستان

پس از مدتی، خبر دلدادگی زال و رودابه به شاه ایران، منوچهر، می‌رسد. او که از عواقب احتمالی این ازدواج نگران است به سام دستور حمله به کاولستان را می‌دهد. مهراب با شنیدن این خبر بار دیگر خشمگین می‌شود و تصمیم می‌گیرد سیندخت و رودابه را مقابل انجمن به قتل برساند. در اینجا سیندخت با مشکل بزرگ‌تری رو به رو شده است، از یک سو جان خود و دخترش در خطر است و از سوی دیگر ممکن است کاولستان با حمله سام ویران شود. این بانوی خردمند آرامش خود را از دست نمی‌دهد و به جای ترس و گریز، در پی چاره‌جویی است:

چو بشنیدی سیندخت بنشست پست ادل چاره جوی

اندر اندیشه بست

او به مهراب پیشنهاد می‌دهد به عنوان سفیر کاؤل همراه با هدایایی ارزشمند راهی دربار سام شود و با او مذاکره کند:

بدو گفت سیندخت کای سرفراز /بود که ت به خونم نیاید نیاز /امرا رفت های همی پیش سام /اکشیدن مرین تیغ را از نیام

ز من جان و رنج و تو ز خواسته/ سپردن به من گنج آراسته

مهراب کلید خزانه خود را در اختیار همسرش قرار می‌دهد. سیندخت که به خوبی می‌داند شکوه ظاهری یک فرستاده تأثیر زیادی در نتیجه‌گفت‌وگو دارد با هیئتی آراسته و هدایایی گرانبها راهی دربار سام می‌شود:

بیاراست تن را به دببای زر /به در و به باقوت پرمایه سر /پس از گنج خضرا ز بهر نثار /ابرون ریخت ز دینار چون سی هزار [...] /چو بر ساخت کار اندر آمد به اسب

زهرا دلپذیر

زنان
در شاهنامه

یکی از نامدارترین زنان شاهنامه، سیندخت، همسر مهراب شاه کابل و مادر رودابه و مادر بزرگ مادری رستم، است؛ زنی زیبا و خردمند که در ماجرای دلدادگی زال و رودابه نقشی بسیار مهم و تأثیرگذار دارد. سیاست‌وریزی سیندخت تا آنجاست که به عنوان فرستاده سیاسی، راهی دربار سام می‌شود و موافقت او را برای ازدواج زال و رودابه به دست می‌آورد و در نتیجه منوچهر، شاه ایران، از حمله به کاولستان صرف‌نظر می‌کند. این هفته به داستان این بانوی دلیلی و کاردان می‌پردازیم.

دربابت ودانیی

سیندخت زنی خورشیدچهره و دلرباست و به تعبیر فردوسی، بهاری آراسته و ماهرویی است که در ایوان (کاخ) مهراب می‌درخشد. گرچه وصف زیبایی سیندخت در داستان اندک است، رفتار خردمندانه و چاره‌جویی‌های او سراسر داستان را روشن کرده است. از همان آغازین ابیات داستان و در نخستین صحنه ورود سیندخت به ماجرا، گفت‌وگوی او با همسرش را پس از بازگشت از مهمانی زال می‌شنویم که نشان می‌دهد با زنی دوراندیش و کاردان روبه‌رویم که به وقایع پیرامون خود عمیق و آگاهانه می‌نگرد. سیندخت از مهراب می‌پرسد که زال چگونه مردی است، آیا باراننده تاج و تخت است و خوی و خصلت آدمی دارد و دنبال‌ه‌رو نامداران گذشته است:

بپرسید سیندخت مهراب را/ز خوشاب بگشاد عتاب را /که چون رفتی امروز و بدی آمدی /که کوتاه باد از تو دست بدی /چه مردی است این پیرسر پور سام /همی تخت کام‌آیدش گر گنام /خوی مردمی هیچ دارد همی؟ /پی نامداران سپارد همی؟

پاسخ نیکو و محترمانه مهراب به سیندخت نشان می‌دهد که او کاملاً به درایت ودانایی همسرش ایمان دارد و مسائل سیاسی را با داور میان می‌گذارد:

چنین داد مهراب پاسخ بدوی /که ای سرو سیمین بر خوب‌روی /به گیتی در از پهلوانان گرد /پی زال را کس نیارد سپرد [...]

● مادری دلسوز و دوراندیش

رودابه با شنیدن سخنان پدر، به زال دل می‌بندد و به یاری کنیزان خویش با زال ملاقات می‌کند و عشقی بین آن دوشکل می‌گیرد. زال خبر رضایت پدرش با سام برای ازدواج با رودابه را از طریق زنی از نزدیکان خود به او می‌رساند. اما سیندخت زن پیام‌رسان را در کاخ می‌بیند و به او مشکوک